

# معمای امنیت اجتماعی\*

مؤلف: پل روی

تاریخ ارائه: ۸۲/۷/۹

مترجم: منیژه نویدنیا

تاریخ تأیید: ۸۲/۷/۱۹

## چکیده

تأمل در رهیافت امنیت اجتماعی با هدف تبیین نسبت نظری امنیت و هویت، از رویکردهای متأخر در مطالعات امنیتی بویژه در میان اروپائیان بوده است و نو واقع‌گرایانی چون باری بوزان و اندیشمندان مکتب کپنهاگ را در توضیح معماهای امنیتی در سطوح درون‌دولتی و میان‌دولتی یاری داده است. اصطلاح امنیت اجتماعی را نخستین بار باری بوزان در کتاب «مردم، دولتها و هراس» به کاربرد و مسائل آن را شامل تهدیداتی دانست که هویت جامعه را مورد تعرض قرار می‌دهند. بر این اساس مهمترین مفروضه رهیافت امنیت اجتماعی دلالت‌گر آن است که بقا و دوام هر جامعه‌ای منوط به حفظ هویت آن می‌باشد. این ویژگی به خصوص در باب اجتماعاتی که فاقد دولتند نمود بارزتری دارد و واکنش آنها به تهدیداتی که متعرض هویتشان می‌شود اهمیت سیاسی و امنیتی افزونتری پیدا می‌کند. این تهدیدات ممکن است شامل مواردی چون ممنوعیت بکارگیری زبان، نام و یا لباس خاص یا تبعید و کشتار اعضای یک اجتماع هویتی باشد و ابراز هویت آنها را امکان‌ناپذیر کند. بر این اساس مقاله حاضر با عملیاتی کردن مفهوم معمای امنیتی در سطح درون‌دولتی، بر آن است تا هویت‌های متمایز خودی و دیگری در روابط اجتماعی را بازنمائی کند.

**کلیدواژه‌ها:** معمای امنیتی، امنیت اجتماعی، معمای امنیت اجتماعی، هویت اجتماعی،

اقلیت‌های قومی

## مقدمه

«امنیت اجتماعی» از رویکردهای متأخر در مطالعه رابطه هویت و امنیت، بویژه در اروپا بوده است. ال ویور و دیگر مؤلفان کتاب «هویت، مهاجرت و منشور جدید امنیت در اروپا» (که در سال ۱۹۹۳ منتشر شده است) اشکال ناامنی اجتماعی در اروپا را مورد بحث قرار داده‌اند. از نظر آنها وجود ناامنی‌های قومی، ملی و مذهبی در مقایسه با صور ناامنی مبتنی بر اقتدار ملی در اروپای معاصر، اهمیتی روزافزون یافته‌اند. هدف اصلی پژوهش حاضر دقت نظر در این رهیافت به جهت نظریه‌پردازی اولیه درباره مفهوم «معمای امنیت اجتماعی» است.

نواقعی‌گرایی، در گستره روابط بین‌الملل، بیشترین تمایز ممکن را به صورت قطعی میان فرایندهای سطح میان - دولتی<sup>۱</sup> با سطح درون - دولتی<sup>۲</sup> قائل شده است. علاوه بر داشتن این سطوح، نواقعی‌گرایان بر این باورند که در حوزه روابط بین‌الملل روابط میان دولتها دارای اهمیت واقعی است. در طرح و روش اصلی بحث حاضر روابط درون دولتی صرفاً نقش جانبی خواهند داشت. شاید بیان این نکته کمی حیرت‌انگیز باشد که، نئورئالیست‌ها اخیراً توجه و اهمیت بیشتری نسبت به روابط گروه‌های قومی و هویت‌های ملی (خصوصاً به درگیری‌های قومی) مبذول کرده‌اند.<sup>۳</sup>

از جمله صاحب‌نظران این دیدگاه می‌توان از باری بوزان نام برد. او در مقاله خود با عنوان «معمای امنیتی و درگیری قومی» که در سال ۱۹۹۳ ارائه کرد، برای تشریح و توجیه بروز درگیری قومی در یوگسلاوی سابق تلاش نمود تا مفهوم معمای امنیتی در خارج از حوزه بین‌المللی را به سطح تأثیرگذاری ارتقاء دهد. اما بوزان در انجام این کار مورد انتقادات متعددی قرار گرفت که از سوی افرادی مانند جوزف لپیدو فریدریک

1 - Inter - State

2 - intra - state

۳. مناسب‌ترین معادل برای Societal security عبارتست از امنیت جامعه‌گی. اما چون ممکن است اصطلاح جامعه‌گی چندان مأنوس نباشد از کلمه اجتماعی استفاده شده است که البته معادل دقیقی نیست.

کراتوچ ویل ابراز شده‌اند. آنان وی را به آنچه که «تصاحب تئوریک» (۲) نام نهادند، متهم کرده‌اند. به بیانی ساده، چنین کاری مستلزم آن است که به فرایندهای درون ملی با عینکی نوواقعگرا که متناسب با تحولات بین‌المللی شده است نگریسته شود. حال، چگونه می‌توان دربارهٔ وقوع درگیری قومی دست به نظریه‌پردازی زد؟ شاید گریزی از این نباشد که با عینکی غیرنوواقعگرا به قضایا نگریست. بنابراین، در ابتدای بحث پیرامون فرایند بازسازی و تعریف مفهوم «معمای امنیت اجتماعی» قصد نگاه همیشگی از طریق عینک جدید غیرنوواقعگرا نخواهیم داشت و صرفاً عینک قدیمی نوواقعگرایی خود را به لنزهای بین‌المللی مجهز خواهیم کرد تا امکان نظاره و نگریستن به دیگر ناامنی‌ها را برای ما بهتر فراهم کند. به عبارت دیگر این واژه را آنچنان مورد تعبیر قرار نخواهیم داد که مفهوم دیگری از آن استنباط شود، بلکه درباره آن صرفاً برخی تغییرات تئوریک را اعمال خواهیم کرد تا بتوانیم آن را در چارچوب درون ملی بهتر و مناسب‌تر بکار بریم.

تعریف مفهوم معمای امنیت اجتماعی، نیازمند تدقیق و تعریف دو مفهوم «معمای امنیتی» و «امنیت اجتماعی» است.

### الف. معمای امنیتی

به بیان ساده معمای امنیتی زمانی مطرح می‌شود که اقدامات یک دولت در جهت افزایش امنیت خود واکنش دولت دیگر، و در نتیجه کاهش امنیت برای دولت اول را به دنبال داشته باشد. با اینحال، ممکن است اقدامات دولت نخست بیشتر (اگر نه کاملاً) برای مقاصد تدافعی باشد (که می‌تواند حسن نیت آن دولت را نشان دهد) و دولت دوم ممکن است آن اقدامات را به دیده تهاجم بنگرد (که حکایت از سوءنیت دولت اول دارد). به این صورت، دولت نخست می‌تواند ناخودآگاه و یا سهواً موجبات ناامنی دولت دوم را فراهم کند. در این راستاست که جان هرترز بیان می‌دارد: یکی از عوارض

نامطلوب «معمای امنیتی» این است که ترس و بیم دو جانبه از آنچه ابتدا ممکن بود به وقوع نپیوندد منجر به ظاهر شدن همان چیزی شود که در ابتدا از آن بیشترین بیم می‌رفت. (۳) به طریق مشابه هربرت باتر فیلد نیز «معمای امنیتی» را یک تراژدی نامطلوب می‌داند:

«بزرگترین جنگ تاریخ بشری احتمالاً نه بوسیله قاتلان و جنایتکارانی که قصد آسیب رساندن به دیگر افراد بشر را دارند، بلکه می‌تواند بوسیله دو قدرت بزرگی بوجود آید که هر دوی آنها بسیار نگران این مسئله هستند که مبادا جنگی درگیرد و هر دو بشدت به فکر خودداری از این وضعیت باشند.» (۴)

تعریف معمای امنیتی را می‌توان به دو مرحله تجزیه کرد: اول «تعبیر و تفسیر» و دوم «پاسخ». در زمینه مرحله نخست یعنی تعبیر و تفسیر، نیک ویلرو و کن بوث بر این اعتقادند که یک معمای امنیتی زمانی به وقوع می‌پیوندد که:

«تمهیدات نظامی انجام شده بوسیله یک دولت خاص، باعث بروز نوعی احساس خطر در دولت دیگری می‌شود که نمی‌تواند بطور مشخص به نتیجه قاطعی دست یابد که آیا آن اقدامات نظامی صرفاً برای مقاصد تدافعی (یعنی افزایش امنیت خود) انجام شده است و یا برای مقاصد تهاجمی.» (۵)

دولتها ممکن است با تقویت نیروهای نظامی و تسلیحات درصدد افزایش امنیت خود باشند. با این حال ممکن است وجود برخی نیروها و تسلیحات دارای مفهومی دوگانه باشد: برخی را می‌توان هم برای مقاصد تدافعی بکار برد و بعضی را هم برای مقاصد تهاجمی. بنابراین، بعضاً ممکن است دولتها در تعبیر و تفسیر دقیق این مسئله که آیا تمهیدات نظامی یک دولت برای مقاصد تدافعی اندیشیده می‌شود یا برای مقاصد تهاجمی، درمانده شوند! (۶) در اینجا سطح ثانوی معمای امنیتی نیز خود را نشان می‌دهد: اگر دولتی درباره تمهیدات نظامی دولت دیگر نظر و دیدگاهی قطعی نداشته باشد، چگونه باید (و یا می‌تواند) عکس‌العمل نشان دهد؟

از سویی، طرفداران نواقعگرایی نیز مدعی هستند که از توجه به مقاصد امنیتی، نتایج بدست می‌آید که هرج و مرج (آناارشی) و تقویت بنیه خود تنها یکی از آنها محسوب می‌شود که یک سناریوی بسیار ناخوشایند است. باری پوزن بر این باور است که هرچند دولتها شاید بخوبی از عواقب اقدامات خود آگاه باشند، اما ماهیت و طبیعت شرایطی که در آن واقع شده‌اند؛ آنها را وامی‌دارد که دست به همان اقداماتی بزنند که در عالم واقع نیز همان را انجام می‌دهند. (۷) در این راستا نواقعگرایان بر این باورند که معمای امنیتی به گونه‌ای نظام‌مند و ساختاری پیش می‌رود اما در طرف دیگر نیز طرفداران سازه‌گرایی مدعی هستند که معمای امنیتی به گونه‌ای ساختاری پیش نمی‌رود بلکه این مساله بوسیله دولتها و بصورت مجزا و واحد پیش می‌رود. الکساندر وندت بر این عقیده است که در آناارشی برای دولتها هیچ چیزی وجود ندارد که بتوان آن را نامطلوب‌ترین سناریو تلقی کرد. او بیان می‌دارد که در معماهای امنیتی، ما روابط را آغاز نمی‌کنیم و معمای امنیتی بوسیله آناارشی ایجاد نمی‌شود بلکه روابط قبلی و فعلی ما با دولتهای دیگر است که کمک می‌کند تا سناریوی نامطلوب‌تر را تشخیص دهیم. (۸) به عنوان مثال در شرایط مشابه شرایط فعلی، دولتها در گذشته چه اقدامی صورت می‌داده‌اند؟ حتی با این وصف نواقعگرایان استدلال می‌کنند که «نامطلوب‌ترین سناریو» نه تنها ممکن است مبتنی بر چیزی باشد که دولت مقابل در شرایط فعلی انجام می‌دهد؛ بلکه می‌تواند مبتنی بر چیزی باشد که دولت مزبور ممکن است در شرایط مشابه در آینده انجام دهد. بنابراین برای کسب اطمینان از آینده امنیت خود ممکن است مجبور باشیم نیروها و تسلیحات خود را امروز تقویت نمائیم.

به این ترتیب نقش دقیق و واضحی که آناارشی در معمای امنیتی ایفا می‌کند همچنان

یک نقش بحث‌انگیز و مناقشه‌آمیز است. آلن کالیز در این باره عقیده دارد:

«برای برخی افراد آناارشی (هرج و مرج) علت معمای امنیتی نیست بلکه شرط لازم آن

است یعنی از آنجایی که آناارشی، باعث می‌شود که دولتهای دیگر نسبت به مقاصد

یک دولت در حالت عدم اطمینان باقی بمانند، شرایط مساعد را برای معمای امنیتی

فراهم می‌کند. در عین حال چه علت باشد و چه شرط لازم، آنچه واضح است این که نقش آن حائز اهمیت زیادی است» (۹)

سناریوهای نامطلوب‌تر بین دولتها ممکن است به فرآیندی از عمل و عکس‌العملهایی منجر شود که غالباً بصورت نوعی رقابت تسلیحاتی به منصفه ظهور می‌رسد. یعنی هرچه قدرت تسلیحاتی یک دولت افزایش یابد، دولت رقیب اجبار بیشتری را برای افزایش قدرت تسلیحاتی خود حس می‌کند تا همان سطح از توان نبرد نظامی و جنگ را از خود نشان دهد. این فرایند را غالباً فرایند حلزونی می‌نامند.

اما مسئله اصلی در باب معمای امنیتی عبارت است از قدرت تشخیص میان حسن نیت و سوء نیت از سوی دولتها. تنها با انجام این عمل می‌توان یقین کرد که آیا دولت نخست امنیت دولت دیگر را کاهش داده است یا نه؟ تنها از این طریق است که می‌توان معمای امنیتی را یک تراژدی نامید. کالینز بر این عقیده است که: «اساس وجوه‌ره معمای امنیتی یک تراژدی است هرچند که وجود آن بر هر یک از دوطرف رابطه نامکشوف باشد. عدم قابلیت دوطرف در حالیکه واقعی است اما حقیقتاً موهوم است.» (۱۰)

باری‌پوزن گرچه بسیار دلمشغول روابط بین دولتهاست اما سعی داشته تا مفهوم معمای امنیتی در معنای بین‌المللی آن را برای تشریح و توجیه بروز درگیری‌ها و منازعات قومی در یوگسلاوی سابق در سال ۱۹۹۱ را به کار گیرد. در انجام این کار، رویکرد پوزن عمدتاً مبتنی بر چیزی است که خود آن را آنا‌رشی نوظهور می‌نامد. (۱۱) یعنی هنگامی که دولتهای چند قومی شروع به فروپاشی کنند، گروههای قومی و ملی می‌بایست بتوانند امنیت خود را تامین نمایند زیرا در چنین شرایطی یک قدرت مرکزی مؤثر وجود ندارد که امنیت را برای آنها تامین کند. در این حالت وضعیت شبیه آن چیزی می‌شود که بین دولتها و سیستم بین‌المللی در شرایط خود اتکایی بوجود می‌آید.

با این حال رویکرد پوزن در معرض نقدهایی نیز قرار گرفته است. (۱۲) اکثر این انتقادات در زمینه تحمیل یک نظریه واقع‌گرایانه و دولت‌مدار در سطح بین‌قومی (درون‌دولتی) ایراد شده‌اند. بعنوان مثال جوزف لیپید و فریدریک کراتوچ ویل اظهار میدارند که رویکرد پوزن قویاً پیشنهاد می‌کند که در وضعیت آنارشی از اجزاء (چه افراد باشند، چه دولت‌ملتها، چه ملل و چه دولت‌ها) می‌توان انتظار داشت که در تطابق با همان منطق نئورئالیستی رفتار نمایند. به بیان دیگر در یک آنارشی نوظهور همه اجزاء در سطح درون‌دولتی دقیقاً همانند دولت‌ها در سامانه بین‌المللی عمل می‌کنند. آنها همچنین خاطرنشان می‌سازند که پوزن عمدتاً از ویژگیهای سطح اجزاء بعنوان عامل ایجاد درگیری غفلت می‌کند. پوزن به ساختار نئورئالیستی اجازه می‌دهد که بخش اعظم توجهات خود را برنامطلوب‌ترین سناریو بنا کند.

با این حال این قبیل انتقادات در برخی موارد کمی غیرمنصفانه به نظر می‌رسند. اولاً پوزن آنگونه که بنظر می‌آید، قصد دارد اظهار کند که بجای «تمام» اجزاء، این ساختارهای «شبه‌دولتی» در آنارشی بسیار شبیه به دولت‌ها رفتار می‌کنند. بعنوان مثال در مورد یوگسلاوی سابق محور اندیشه‌ها و دلمشغولی او بر صربستان، کرواسی و صربهای کراچینا می‌باشد (و نه بر افراد و یا دولت‌شهرها). ثانیاً چنین بنظر می‌رسد که پوزن بر این عقیده است که علاوه بر آنارشی که ذاتاً عامل ظهور بدترین نوع سناریوها می‌باشد ساختار نیز بسادگی شرایط لازم را بر ظهور معماهای امنیتی ایجاد می‌نماید. بعنوان مثال او بیان می‌دارد که: هرگروهی که دفعتاً و ابتدا به ساکن ملزم به ایجاد امنیت برای خود گردد می‌بایست در خصوص گروه‌های همسایه این پرسشها را از خود بپرسد: آیا این گروه برای ما تهدید کننده است؟ و اگر تهدید کننده است میزان این تهدید چقدر است؟ درواقع پوزن به جای غفلت کردن از ویژگیهای سطح اجزاء بر این باور تاکید دارد که تاریخ و نه آنارشی، شیوه و متد اصلی قابل استفاده در ارزیابی آثار و نشانه‌های تهدید کننده از طرف گروه‌های دیگر می‌باشد. (۱۴)

با این حال جایی که می‌توان پوزن را واقعاً مورد نقد قرار داد آنجاست که عینک بین‌الدولی او شاید اجازه این را نداده باشد که همه آنچه را که بایسته و شایسته است ببیند. در حالیکه پوزن شاید به خطا شبه دولتهایی از قبیل صربستان و کرواسی را که بعنوان واحدها و اجزاء مقتدر شناخته نشده‌اند، دارای دلمشغولیها و نگرانیهای مشابه نگرانیهای دولتها ندانسته است. با این حال ظاهراً برخی دلمشغولی‌های امنیتی این گروهها را که طبیعی است مورد غفلت قرار داده است. در عوض ویور و همکارانش در رویکرد امنیت اجتماعی خود چنین نکرده‌اند. آنها لنزهای عینک نئورئالیستی خود را عوض کرده و با کار خود به ما این امکان را دادند که سایر وجوه ناامنی را نیز واضح‌تر ببینیم. (۱۵)

### ب. امنیت اجتماعی

اصطلاح امنیت اجتماعی را باری بوزان برای اولین بار در کتاب «مردم، دولتها و هراس» (۱۹۹۱) بکار برد. امنیت اجتماعی تنها یکی از ابعاد رویکرد پنج بعدی او به مقوله امنیت است. دیگر بخشهای این رویکرد عبارتند از: امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی و محیطی. اما تمام ابعاد از جمله امنیت اجتماعی، همگی بخشهایی از امنیت دولتی هستند. بعنوان مثال جامعه تنها یکی از بخشهایی است که دولت ممکن است در آن مورد تهدید قرار گیرد.

با این حال ویور در کتاب «هویت» چنین بیان می‌دارد که رویکرد پنج بعدی پیشین بوزان، امروزه در بافت امنیت اجتماعی غیرقابل قبول است. (۱۶) در نتیجه او دست به یک مفهوم سازی مجدد از فرضیه پیشین بوزان زده است. مفهوم سازی وی پنج بعدی نیست و تنها مشتمل بر دو بعد امنیت دولتی و امنیت اجتماعی است. امنیت اجتماعی در اینجا بخشی از امنیت دولتی تلقی میشود اما بعنوان یک بخش مستقل نیز به آن ارجاع داده میشود. در حالیکه امنیت ملی درگیر و دلمشغول تهدیداتی است که متعرض

اقتدار دولت می‌شوند. امنیت اجتماعی، نگران تهدیداتی است که هویت جامعه را مورد تعرض قرار می‌دهند. اگر جامعه‌ای هویت خود را از دست بدهد دیگر دوامی نخواهد داشت بنابراین گرچه دولت اکنون محمل و مرجع امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و محیطی است اما اجتماع نیز در حد خود مرجع امنیت اجتماعی به شمار می‌رود.

یکی از عوامل چنین جنبشی را می‌توان اینگونه بررسی کرد: اجتماعات زیادی وجود دارند که با دولت خود یا از لحاظ جغرافیایی و یا از لحاظ سیاسی و یا از هر دو لحاظ سازگاری ندارند. همانگونه که ویور و دیگران بیان می‌دارند:

«امنیت اجتماعی به خودی خود حائز اهمیت است زیرا اجتماعاتی هم که فاقد دولت هستند از واقعیات مهم سیاسی به شمار می‌آیند و واکنش آنها نسبت به تهدیداتی که متعرض هویت آنها می‌شوند نیز از لحاظ سیاسی مهم تلقی می‌شوند.» (۱۷)

بوزان نیز بر این باور است که، اجتماعات به مقوله هویت اهمیت بسیار می‌دهند. به طریق مشابه ویور نیز استدلال می‌کند که:

«مقوله کلیدی اجتماع عبارتست از آن دسته از عقاید و اعمالی که افراد آن را بعنوان اعضای آن جامعه خاص معرفی می‌کنند و باز می‌شناسانند. اجتماع درگیر هویت است و درگیر خودباوری گروهها و افرادی که خود را اعضای اجتماعی می‌دانند.» (۱۸)

بنابر نظر ویور، امنیت اجتماعی در نظام بین‌المللی در ارتباط است با:

«قدرتی که جامعه را قادر سازد تا تحت شرایط متغیر و تهدیدهای احتمالی و یا حتی واقعی، باقی بماند. بصورت اخص این مقوله با تداوم داشتن تحت شرایط متعارف تغییرات و تحولات الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، معاشرت، هویت، آداب دینی و ملی، در ارتباط است.» (۱۹)

تعریف شرایطی که در آن یک خطر جدی، امنیت اجتماعی را تهدید می‌کند مشکل است. بوزان در این زمینه ابراز می‌دارد:

«آنچه تهدید تلقی می‌شود با آنچه عملاً می‌توان آن را تهدید تلقی کرد ممکن است کاملاً متفاوت باشند. ممکن است نتوان تهدیدات واقعی را با دقت دید. تهدیدات فرضی و احتمالی ممکن است واقعی نباشند اما دارای آثار واقعی گردند» (۲۰).

ممکن است تهدیداتی که امنیت اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند، زمانی روی دهند که جوامع به این نتیجه برسند که در شرایطی خاص هویت «ما» مورد تعرض و خطر واقع شده است. عواملی که می‌توانند هویت یک جامعه را تهدید کنند ممکن است از سرکوب آزادی بیان تا مداخله در قابلیت‌های آن برای ابراز و بیان خود، تنوع داشته باشند. به باور بوزان، این عوامل ممکن است مشتمل بر این موارد باشند: «ممنوعیت بکارگیری زبان، نامها و لباسها از طریق بستن مکانهای آموزشی و دینی و یا تبعید و کشتار اعضای یک اجتماع». ممکن است تهدیداتی که متعرض بازتولید یک جامعه می‌شوند از طریق بکارگیری و استفاده مداوم از اقدامات سرکوبگرانه بر ضد بیان و ابراز هویت صورت گیرند. اگر از فعالیت مؤسساتی که زبان و فرهنگ تولید می‌کنند جلوگیری به عمل آید، مؤلفه هویت طبیعتاً نمی‌تواند از نسلی به نسل دیگر بصورتی درست و کارآ انتقال یابد. بنابراین برخی از تهدیداتی که متعرض امنیت اجتماعی می‌شوند ممکن است نظامی باشند (کشتن اعضای گروه، فتح قلمروی تاریخی آنها) اما برخی دیگر نیز ممکن است غیرنظامی باشند (محروم کردن گروهها از حقوق زبانی و آزادی دینی و شیوه پرستش خود).

بنابراین اگر با عینک نواقعگرایی و از زاویه امنیت اجتماعی به این مسئله بنگریم خواهیم دید در شرایطی که بسیاری از جوامع و اجتماعات ممکن است نگران ناامنی‌های پیرامون خود مثلاً حیطة تمامیت ارضی و استقلال سیاسی باشند. حادثترین و مهمترین نوع ناامنی‌ها آن است که تهدید کننده تداوم هویت آنها باشد. شاید بهتر باشد که سعی ما بر عملیاتی کردن مفهوم معمای امنیتی در سطح درون دولتی و از طریق اصطلاحات اجتماعی و نه از طریق شبه دولتها و معمای امنیت اجتماعی قرار گیرد. در کتاب «هویت» بوزان چنین بیان می‌دارد:

«تا جائیکه در میان جوامع تنشهایی پیرامون مقوله مهاجرت، هویت و قلمرو صورت می‌گیرد می‌توان با قیاس به سیاست بین‌الملل پیرامون معمای امنیت اجتماعی سخن گفت. ممکن است چنین عملی متضمن آن باشد که جوامع بتوانند فرایندهایی را تجربه کنند که در آنها مفهوم «دیگران» به شکل «تصویرهایی از دشمن» تحول یابند که با تقویت دو سویه خود به همان دیالکتیکهای منفی منتهی شوند که در معمای امنیتی میان دولتها وجود دارد» (۲۱)

و متأسفانه این تمام آن چیزی است که بوزان درباره معمای امنیت اجتماعی بیان می‌دارد. پس از آن ویور نیز بیان می‌دارد که مفهوم مورد نظر نیازمند توجه و اندیشه بیشتر نیز هست:

«اگر ما به جوامع بعنوان اجزاء بنگریم آیا بر این اساس مجبور به تفکر درباره معماهای امنیت اجتماعی میان آنها نیز خواهیم بود؟ پاسخ به این سوال نیازمند بررسی بیشتری پیرامون تعامل میان مقوله‌ها و هستی‌های اجتماعی است» (۲۲)

براین اساس هدف باز سازی مفهوم معمای امنیت اجتماعی است تا راهی را که بوزان از ادامه آن سر باز زد پی گیرد.

### ج. معمای امنیت اجتماعی

در مقایسه با معمای امنیت ملی، معمای امنیت اجتماعی ممکن است زمانی ظهور کند که اقدامات یک جامعه که در جهت افزایش امنیت اجتماعی خود صورت می‌گیرد باعث پدید آمدن اقدام واکنشی در جامعه‌ای دیگر شود که در پایان باعث کاهش امنیت اجتماعی جامعه نخست شده و هویت آن را تضعیف نماید. به عبارت دیگر همانند دولتها ممکن است در میان جوامع نیز مشکلاتی در زمینه قابلیت و قدرت تشخیص میان اقدامات تدافعی و اقدامات تهاجمی وجود داشته باشد. تفاوت در اینجا است که تمرکز سخن ما بیشتر روی هویت است تا حاکمیت و در برخی موارد روی چیزی غیر از تسلیحات تدافعی برای دفاع در برابر اینگونه تهدیدات تمرکز می‌شود. به بیان دیگر اگر دولتها برای دفاع از حاکمیت خود به تسلیحات متوسل می‌شوند آنگاه جوامع برای

دفاع از هویت خود از چه چیزی می‌تواند استفاده کنند؟ و اگر تسلیحات در میان صور تدافعی و تهاجمی خود مبهم باشند، در ساحت امنیت اجتماعی ممکن است چه صوری مبهم باشند؟

جوامع نیز همانند دولتها می‌توانند از هویت خود با افزایش تسلیحات دفاع کنند. اگر حس هویت یک جامعه بسیار وابسته و مبتنی بر تمامیت ارضی باشد، آنگاه تسلیحات می‌تواند برای دفاع از این بعد بکار گرفته شود. مساله‌ای که باقی می‌ماند آن است که فرایندهایی که از معمای امنیت اجتماعی منتج می‌شوند بسیار مشابه موارد معمای امنیت ملی است. در هر دو مورد، بروز چنین فرایندهایی عمدتاً نتیجه ابهام‌آمیز بودن برخی اقدامات نظامی است.

اما استفاده از تسلیحات برای حفظ هویت اجتماعی نوعی درگیری و منازعه را به ذهن متبادر می‌کند که ممکن است (پیشاپیش) بین دو جامعه موجود باشد. در این مورد ممکن است از تسلیحات برای دفاع از هویت اجتماعی استفاده به عمل آید چیزی که می‌تواند نتیجه دیگر ناامنی‌های غیرنظامی باشد. متفکرینی مانند لپید و کراتوچ ویل بر این باورند که:

«بدون برخورد تئوریک واضح با بنیانهای تمایز گروهی که محیط آناارشیایی تولید می‌کند، استدلال‌های ساختاری منازعات را توجیه نمی‌کنند بلکه تنها آنها را توصیف می‌کنند.» (۲۳)

به بیان دیگر: اولاً ناامنی‌های غیرنظامی ممکن است معماهای امنیت اجتماعی تولید نمایند. ثانیاً معماهای امنیت ممکن است منازعه تولید نمایند و ثالثاً منازعات (غیرنظامی) موجود ممکن است منجر به فروپاشی دولتهای چند قومیتی‌ای گردد که به نوبه خود آنها نیز ممکن است معماهای امنیت نظامی مشابه رویکرد بوزان تولید نمایند. با توجه به مطالب گفته شده آنچه ما نیازمند تفکر درباره آن هستیم عبارتست از شرایطی که در آن قابلیت‌های نظامی، وسیله‌ای نباشند که جوامع با استفاده از آنها سعی

در دفاع از هویت خود داشته باشند. در کتاب «هویت» ویور به همراه دیگران پیشنهاد می‌کنند:

«در جوامع مورد تهدید یک شیوه صریح برای پاسخ تدافعی عبارتست از تقویت هویت اجتماعی. این کار را می‌توان با استفاده از ابزارهای فرهنگی برای تقویت انسجام و تمایز اجتماعی و نیز برای اطمینان از باز تولید مؤثر جامعه انجام داد.» (۲۴)

در جایی دیگر، ویور بیان می‌کند که از فرهنگ فقط می‌توان با بکارگیری ابزار «فرهنگ» دفاع کرد و اگر هویت کسی تهدید شود پاسخ این تهدید عبارتست از تقویت هویت‌های موجود. ایده دفاع از فرهنگ با استفاده از فرهنگ در بطن «ملی‌گرایی فرهنگی» نهفته است. بعنوان مثال جان هاجینسون، ملی‌گرایی فرهنگی را چنین تعریف می‌کند: «جنبشی از احیاء اخلاقی که در جستجوی راهی برای پیوند دوباره ابعاد مختلف ملت است.»

او در ادامه بیان می‌دارد:

«هدف از ملی‌گرایی فرهنگی، احیاء اخلاقی جامعه سیاسی و یا به عبارت دیگر خلق مجدد تمدن ملی آنها می‌باشد.» (۲۵)

ملی‌گرایان فرهنگی، دلمشغول افزایش و ارتقاء فرهنگ و یا به عبارت دیگر به فکر تقویت هویت خود می‌باشند. ملی‌گرایی فرهنگی ممکن است نوعی احساس شدید تولید کرده و بر مشترکاتی از قبیل زبان، دین، ایدئولوژی و تاریخ تاکید کند و دیگر تعلقات دینی و منطقه‌ای را که ممکن است از پیوستگی آنها بکاهد مورد غفلت و بی‌توجهی قرار دهد. (۲۶) این فرایند خود - هویت‌بخشی غالباً ممکن است به این دلیل صورت پذیرد که افراد جامعه تصور کنند که هویت اجتماعی آنها تضعیف شده است. همانگونه که ویور بیان می‌کند جریحه‌دار شدن غرور ملی و تحقیر شدگی غالباً می‌تواند به خیزش ملی‌گرایی و تقویت آن مدد برساند. او در ادامه بیان می‌دارد:

«ملی‌گرایی، حالت بسیار جالبی را در موقعیت‌های بحران و اندوه ایجاد می‌نماید زیرا اتصال به یک گذشته پرافتخار و با شکوه، آرامش، تسکین، غرور و سپری در برابر شرمساری یک ملت خلق می‌کند.» (۲۷)

و گسترش ملی‌گرایی بوسیله عقیده‌ای که در کنه روح ملی وجود دارد و عبارت از رسیدن به فردایی طلایی است، سرعتی دوچندان می‌گیرد. اما همانگونه که پیترا لتر نیز به آن توجه می‌کند، ملی‌گرایی ممکن است اثر دیگری نیز داشته باشد:

«گروه‌ها [ی - اجتماعی] مایلند که هویت و بیداری ملی خود را با استفاده از اصطلاحات منفی و خلف و از طریق متمایز کردن خود از دیگر همسایگان تعریف کنند. رویارویی با بیگانه با دیگر صور زبانی، دینی و سامانه‌های سیاسی، مردم را از تعلقات و ارزشهای مشترک و نیز دیگر مشترکاتی آگاه می‌سازد که باعث می‌شود ارتباط میان هم‌نوعان نسبت به ارتباط با بیگانگان خارجی بسیار راحت‌تر باشد.» (۲۸)

هویت اجتماعی غالباً در ابعاد متفاوتی از قبیل زبان، دین و تاریخ تعریف می‌شود. اما در هر مقطع زمانی فقط یکی و یا معدودی از این ابعاد «ارزشهای غالب هویتی» هستند. یعنی ارزشهایی که غالب افراد جامعه آنها را بعنوان برجسته‌ترین ویژگی‌هایی می‌شناسند که روحیه «ما» را تبیین و تعیین می‌کنند و در مقایسه خود با دیگران است که چنین ارزشهای غالب هویتی تولید می‌شوند. بعنوان مثال دین ارتودوکس شرقی برای هویت صربستانی یک ارزش غالب است زیرا صربها را از همسایه‌های کاتولیک خود و هم از همسایه‌های مسلمانان متمایز کرده است. «ما که هستیم» غالباً می‌تواند به این مفهوم باشد که: «ما که نیستیم». برخی جوامع نیاز به «دیگران» دارند تا به کمک آنها هویت واقعی خود را به خاطر داشته و به یاد آورند. این همان چیزی است که مایکل ایگناتیف آنرا تعریف یک ملت از «دیگران» می‌نامد. (۲۹)

بنابراین تقویت «هویت خود» ممکن است مستلزم تضعیف دیگران باشد چنانکه

ویور می‌گوید:

«[این] منطق هویت بدان معنی است که همیشه یک «دیگر» بعنوان بخشی از خود هویت بخش نقش ایفا می‌کند... [از آنجائیکه] هویت یکی بستگی به دیگری [نیز] دارد، آن دیگری نیز به نقش دوگانه ضروری برای هویت ختم می‌شود و نیز کسی که مرا از اینکه کاملاً خودم باشم، باز می‌دارد» (۳۰)

با داشتن چنین هویت ناکاملی ممکن است کس دیگری را بنخاطر اینکه خود را از اینکه کاملاً خودش باشد، منع می‌کند، مورد سرزنش قرار دهند! نتیجه قهری این چنین خواهد بود: اگر من از شر دیگری خلاص شوم عاقبت خودم خواهم بود. «کاترین وردری» معتقد است که به ویژه در مورد اروپای مرکزی و شرقی، ملی‌گرایی بدون تغییر یک زبان، ایداء و قربانی کردن است و در زمان های بحران می‌توان به آسانی رنجش فرد را به اصطلاحات بین‌المللی بیان نماید. وی ادامه می‌دهد که در این شرایط این دیگران هستند که برای بیان نبود احساس کمال خود پایش خواهند گذاشت. (۳۱)

بنابراین ملی‌گرایی فرهنگی را باید مفهومی ابهام‌آمیز دانست زیرا می‌تواند به مثابه ابزار تقویت هویت خود و تضعیف هویت دیگران بکار رود. با این تفصیل برخی جوامع در تعیین صریح مقاصد ملی‌گرایی فرهنگی دیگران با دشواری روبرو می‌شوند. در نتیجه ممکن است گروههای اجتماعی را در وضعیت سناریوی نوع بدترین فرض کرد. چنین چیزی ممکن است به «ماریچی از ملی‌گرایی»هایی منتهی شود که از طریق آنها اقدامات هر گروهی دارای تاثیری در جهت تضعیف هویت دیگری خواهند بود. در این راه هر زمان که گروهها بر این باور باشند که هویت آنها باید بر دیگری چیره شود معماهای امنیت اجتماعی ظهور خواهد یافت.

احساس شدید «هویت من» بصورتی بی‌گسست بستگی به احساس هویت ضعیف فرد خواهد داشت. مشروط بر اینکه جامعه دیگر نیز بخشی از فرایند خود - هویت بخش باشد، مشکل اینجاست که در مورد مفهوم معمای امنیت ملی برای هر دو گروه نمی‌توان امنیت انتظار داشت، اما هیچ یک از دو طرف نیز از این امر آگاه نیستند.

نمونه‌ای از این مشکل می‌تواند در مورد حقوق زبانی رخ نماید: زمانی که گروه اجتماعی همگن و تشکیل دهنده اکثریت، حفظ امنیت اجتماعی خود را ملازم با تلاش در جهت محروم کردن گروه اقلیت از حقوق زبانی خود بداند. گروه غالب این کار را با تعطیلی مدارس انجام می‌دهد که در آنها آموزش به زبان گروه اقلیت صورت می‌گیرد. این کار غالباً باعث می‌شود که اجتماع گروه دوم به تمکین و نگهداری آنها مصمم‌تر گردد، که این کار نیز به نوبه خود اجتماع نخست را در تعطیل مدارس اجتماع دوم مصمم‌تر می‌سازد. به این ترتیب، این فرایند مارپیچی ممکن است تداوم یابد. مثال بارز در این خصوص روابط صربها و کرواتها در کرواسی است.

### ۱. کرواسی

در آوریل ۱۹۹۰، «فرانجو توجمان» رئیس جمهوری کرواسی شد. کمی بعد از این رویداد بین کرواتها و اقلیت صرب کرواسی (صربهای کراینا) بر سر تقاضای آنها برای استقلال و خود مختاری فرهنگی در کرواسی خشونت درگرفت. (۳۲) تقاضای صربهای کراینا، که ۱۲ درصد جمعیت کرواسی را به خود اختصاص می‌دادند (۳۳) لزوماً واکنشی به برنامه ملی‌گرایی توجمان یعنی «کرواسی برای کرواتها» و یا «کرواتیزه کردن» بود. در یوگسلاوی سابق، روابط میان صربها و کروات‌ها همیشه منشاء درگیری‌هایی بوده است. از یک طرف پس از تأسیس دولت یوگسلاوی در اول دسامبر ۱۹۱۸، کرواتها از اینکه دولت جدید نه مشترک بلکه متمرکز و صرب محور و تحت تسلط صربها بود احساس غبن و فریب‌خوردگی کردند. از این گذشته، بلغراد که پایتخت یوگسلاوی بود در صربستان قرار داشت، خانواده اشرافی کاراد زوردزویچ صرب بود، کلیسای ارتودوکس تحت حمایت صربها بود و صربها دستگاه اداری، نظامی و پلیس را در اختیار داشتند. (۳۴) اما از سوی دیگر نیز صربها فکر می‌کردند فقط آنها طبیعتاً می‌بایست قدرت منحصر به فرد میان اسلاوها باشند.

در سال ۱۹۴۱ آلمان نازی «دولت مستقل کرواسی» (NDH) را تحت رهبری یک کروات فاشیست یعنی آنته پاولویچ تاسیس کرد. هدف اصلی فاشیستهای کروات (اوستاشا) تأسیس یک «کرواسی بزرگ» بود که از لحاظ قومی خالص باشد. اما دولت مذکور، میهن یک اقلیت پرجمعیت صرب نیز بود: ۱/۹ میلیون نفر از کل ۶/۳ میلیون نفر جمعیت کشور. (۳۵) در طول جنگ داخلی یوگسلاوی (۴۵ - ۱۹۴۱) اوستاشا در تلاش برای خلق «کرواسی بزرگ» حدوداً ۳۰۰/۰۰۰ صرب را به کام مرگ فرستاد و این در حالی بود که ملی‌گرایان صرب (چت‌نیک‌ها) نیز حدوداً ۲۰۰/۰۰۰ کروات را برای ایجاد «صربستان بزرگ» قتل عام کردند. (۳۶)

برنامه «کرواتیزه کردن» توجمان، هم نمادین و هم عملگرایانه بود. بعنوان مثال بسیاری از نمادهای گذشته مستقل «کرواسی» احیا شدند. پرچم شطرنجی (ساهوونیکا) و لباسهای مخصوص آن زمان کرواسی، الفبای لاتین بعنوان زبان رسمی و مذهب کاتولیک بعنوان دین رسمی اعلام شد. علائم راهنمایی و رانندگی دو زبانه به پایین کشیده شدند و حتی در مناطق با اکثریت جمعیت صرب مردم ملزم به ادای سوگند وفاداری به کرواسی شدند. بسیاری از صربها از نظام اداری و امنیتی کشور کنار گذاشته شده و جای آنها را کروات‌ها گرفتند. (۳۷)

کرواتیزه کردن اساساً برنامه‌ای برای همگن‌سازی بود و در نتیجه تهدید جدیدی برای صربهای کراینا تلقی می‌شد. صربهای کراینا در تلاش برای دفاع از هویت خود بدنبال کسب استقلال فرهنگی در کرواسی بودند. اما هر چه این تقاضا را مصرانه‌تر اعلام و ابراز می‌کردند، کروات‌ها هم بیشتر از در انکار و عدم پذیرش آن برمی‌آمدند. بنابراین فرایند ماریپچی در اینجا نیز رخ نمود.

یکی از دلایل این قضیه آن بود که صرب‌ها در فرایند خود - هویت بخشی کروات‌ها بعنوان «دیگران» وارد شدند. «مایکل ایگناتیف» بیان می‌دارد که ارتباط میان صرب‌ها و کروات‌ها را می‌توان موردی از آن چیزی دانست که فروید به «نارسیسم

تفاوت‌های کوچک» تعبیر کرده است. یعنی هر چه تفاوت میان دو گروه بیشتر باشد، احتمال اینکه در تخیل آنها اسباب نگرانی ایجاد شود بیشتر است. او چنین ادامه می‌دهد:

«نتیجه منطقی و قهری آن چنین است که دشمنها به یکدیگر نیاز دارند تا به یادشان بیاورند که خود چه کسی هستند. بنابراین یک کروات همان کسی است که صرب نیست و یک صرب کسی است که کروات نیست. بدون نفرت از دیگری هیچ خود ملی وجود نخواهد داشت که بتوان آن را پرستید و ستایش کرد.» (۳۸)

به همین سیاق اندیشمند دیگری مانند «وارت زیمردان» بیان می‌کند: حقیقت بزرگ این است که این شباهتها و نه تفاوتها هستند که در میان اقوام بالکان باعث آسیب پذیر شدن آنها در اجرای برنامه ملی‌گرایی می‌شود. (۳۹)

هنگامی که گروه دیگری، بخشی از فرایند خود - هویت‌بخشی می‌شود، همگن‌سازی هم نتیجه احتمالی خواهد بود. ما چگونه می‌توانیم کروات‌های واقعی باشیم در حالی که در اینجا صرب‌هایی هستند که ما را از این لحاظ انکار می‌کنند؟ «اسلاوی زی‌زک» در این باره می‌گوید:

«یوگسلاوی امروزه جایی است که در آن هر ملیتی برای خود در جهت افسانه‌سازی کرده است و این داستان را نقل می‌کند که چگونه دیگر ملت‌ها آن ملت را از داراییهای لذت‌بخش و شیرینی محروم کرده است که می‌توانستند به آنها امکان یک زندگی کامل را بدهند.» (۴۰)

با این حال هر جا که همگنی لازمه امنیت اجتماعی نیست، مفهوم معمای امنیت اجتماعی بهتر نمود پیدا می‌کند. امکان امنیت برای هر دو گروه وجود دارد، اما تنها زمانی که هر دو قادر به دیدن این امنیت باشند. مثال قابل ذکر در این خصوص روابط میان رومانیایی‌ها و مجارهای مقیم رومانی است.

## ۲. رومانی

پس از تظاهراتی که در فوریه ۱۹۹۰ بخاطر مدارس مستقل مجاری زبان برپا شد، در مارس همان سال بین رومانیایی‌ها و اقلیت مجاری مقیم رومانی در بسیاری از بخشهای ترانسیلوانیا خشونت درگرفت. برخی رومانیایی‌ها علایم و تابلوهای مدارس مجاری زبان را پاره کرده و به پایین کشیدند و کلیساهای پروتستان را تخریب کردند و فریاد کشیدند: «مجاری‌ها بیرون بروید. ما برای دفاع از ترانسیلوانیا از زندگی خود نیز می‌گذریم. مجاری! فراموش نکن که اینجا وطن تو نیست.» (۴۱)

ترانسیلوانیا برای مدتهای مدیدی منشاء درگیری میان رومانیایی‌ها و مجارها بوده است. گرچه این منطقه در اساس بخشی از قلمرو مجارستان باستان به شمار می‌رود، اما پس از قرن چهاردهم میلادی اکثریت این منطقه را رومانیایی‌ها تشکیل داده‌اند و مجارستان قرون وسطی تقریباً از استقلال برخوردار بوده است.

پس از جنگ استقلال مجارستان در ۱۸۴۸ که در آن رومانیایی‌ها در ترانسیلوانیا علیه مجارستان جنگیدند، این منطقه در سال ۱۸۶۷ بخشی از یک حکومت دیکتاتوری دوگانه میان مجارستان و اتریش شد. مجارها اقدامات سرکوبگرانه خود را ادامه دادند تا اینکه پس از جنگ جهانی اول، براساس پیمان «ترس آنون» در سال ۱۹۲۰ ترانسیلوانیا به رومانی واگذار شد. در ۱۹۴۰ قرارداد وین، بخش شمالی ترانسیلوانیا را به مجارستان بازپس داد اما در سال ۱۹۴۷ باز هم این بخشها طبق قرارداد پاریس به رومانی بازگردانده شد. (۴۲) امروزه حدوداً ۷۲ درصد از جمعیت منطقه را رومانیایی‌ها تشکیل می‌دهند در حالی که مجارها حدوداً ۲۴ درصد (یعنی ۱/۷ تا ۲ میلیون نفر) جمعیت آنرا تشکیل می‌دهند.

بسیاری از رومانیایی‌ها بر این عقیده بودند که مجارهای ساکن ترانسیلوانیا باید از استقلال فرهنگی محروم شوند. این تفکر عمدتاً بدان خاطر بود که استقلال فرهنگی که مشتمل بر فعالیت مدارس مستقل مجاری زبان نیز می‌شد، ممکن بود اولین قدم در

مسیری باشد که ترانسیلوانیا را از رومانی جدا می‌کرد و بعدها منتهی به اتصال آن به خود مجارستان می‌شد. این امر نه تنها تهدیدی برای تمامیت ارضی دولت رومانی تلقی می‌شد بلکه هویت ساکنین رومانیایی تبار منطقه را نیز تهدید می‌کرد.

اما برای بسیاری از مجارها، جدایی هدف تلقی نمی‌شد. «سی - جی - دیک» در این مورد چنین می‌گوید:

«آنها (مجارهای ترانسیلوانیا) کاملاً آماده هستند که تحت حکومت دولت رومانی باقی بمانند مشروط بر اینکه به عنوان شهروند درجه دو تلقی نشوند. همه آنچه آنها می‌خواهند عبارت است از: تضمین حقوق جمعی آنها، آموزش به زبان خودشان تا سطح دانشگاه، حق استفاده از زبان خود در امور اجرایی و قضایی، بازنمایی نسبی در تمام سطوح اجرایی و نبود هیچ‌گونه تبعیض اقتصادی» (۴۳)

به این شکل بود که امنیت اجتماعی مجارهای ترانسیلوانیا از دیدگاه بسیاری از رومانیایی‌ها بعنوان تهدیدی برای امنیت دولتی و اجتماعی آنها تلقی می‌شد. بنابراین هر چه مجارهای ترانسیلوانیا بیشتر برخواست خود مبنی بر تأسیس و فعالیت مدارس مجاری زبان تأکید می‌کردند، رومانیایی‌ها بیشتر بر محروم کردنشان از این خواست مصمم می‌شدند.

اقدامات این تعداد از رومانیایی‌ها را نه تنها با تاریخ ترانسیلوانیا بلکه با شرایط اقتصادی و سیاسی موجود در رومانی وقت نیز می‌توان مورد توجیه و تشریح قرار داد. با توجه به اینکه در تاریخ صدسال اخیر، ترانسیلوانیا چندین بار میان مجارستان و رومانی دست به دست گشته است؛ شاید پی بردن به دلیل واهمه رومانیایی‌ها از جدا شدن ترانسیلوانیا آسان باشد. اما این واهمه‌ها را شرایط ضعیف اقتصادی و سیاسی رومانی بیشتر دامن می‌زند. «کورتی» در این باره معتقد است:

«این تظاهرات در زمانی صورت می‌گرفتند که اقتصاد رومانی به بدترین وضع خود در طول تاریخ رسیده بود. قفسه‌های [مغازه‌ها] خالی بود، بازار سیاه بار دیگر بعنوان یک

راه زندگی برای افراد بسیاری پذیرفته شد، و این باعث بروز درگیری‌های مداوم و البته بیهوده میان شهروندان شده بود.» (۴۴)

به همین شکل «کاترین وردری» نیز بیان می‌کند که در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی رومانی در آن وقت:

«تقابل میان وضعیت آشفته رومانی و نظم گروه‌های سیاسی مجار، باور به این مسئله را در ذهن رومانیایی‌ها ساده می‌کند که مجارها برای بازپس‌گیری ترانسسیلوانیا نقشه‌هایی طرح‌ریزی کرده‌اند که مانند آنچه در سال ۱۹۴۰ اتفاق افتاد ضربه‌ای دیگر بر پیکر رومانی خواهد بود.» (۴۵)

### نتیجه‌گیری

هدف اصلی نگارش این مقاله پرداخت مفهوم معمای امنیت اجتماعی بود. در انجام این کار و برای رسیدن به این هدف نقطه توجه لنزهای عینک نوواقع‌گرایی برای «بوزان» از مقوله امنیت دولتی به امنیت اجتماعی تغییر یافته است و این امر به ما امکان داده که ناامنی‌های مهم را نیز ملاحظه کنیم. ناامنی‌هایی بر سر تداوم [یا عدم تداوم] هویت‌های قومی، ملی و مذهبی. از این گذشته چنین تحولی باعث ایجاد برخی تغییرات عمده و اساسی در تفکر ما پیرامون مفهوم معمای امنیتی نیز شده است. در این راستا شاید هدف عمده ما تنها عبارت از ارائه پیشنهاد برای اندیشیدن به معماهای امنیت اجتماعی به مثابه دری بر اندیشیدن پیرامون معماهای غیرنظامی باشد.

همچنین ممکن است اندیشه پیرامون معماهای امنیت اجتماعی درک بهتری از عوامل و علل درگیری‌های قومی را برای ما پدید آورد. معماهای امنیت اجتماعی ممکن است نوعی از منازعه را میان جوامع پدید آورد که به فروپاشی دولتهای چند قومیتی منتهی می‌شود که خود می‌تواند شرایط لازم برای معماهای امنیت اجتماعی نظامی و حتی منازعه [نظامی] را فراهم آورد. به بیان دیگر در حالی که در برخی موارد ممکن است معماهای امنیت اجتماعی تنها در چارچوب بخش اجتماعی امنیت عمل کنند، در

برخی دیگر ممکن است در هر دو حیطه امنیت اجتماعی و امنیت نظامی (و همچنین در حیطه‌های سیاسی و اقتصادی نیز) عمل کنند. بعلاوه، ممکن است مستقیماً نوعی تغییر در هدف از وقوع درگیری مثلاً بخاطر خواسته‌های استقلال فرهنگی در درون دولت و یا جدایی‌طلبی از کل آن را منعکس نماید؛ ثانیاً ممکن است تغییری در ماهیت منازعه اعم از خشونت‌های قومی منطقه‌ای تا منازعات گسترده قومی را در بر گیرد. اگرچه هنوز هم مشکلات تئوریک بسیاری باقی می‌ماند، اما این مقاله را باید تنها نقطه شروع اندیشیدن به مفهوم معمای امنیت اجتماعی تلقی کرد. چالش پیش‌روی ما برای گسترش و بهبود اندیشه‌ای که در اینجا تحلیل آنرا آغاز کرده‌ایم و نیز در جهت تلاش برای عملی‌سازی آن در عرصه منازعات قومی به وجود آمده است.

\* Paul Roe, "The Societal Security Dilemma", <<http://www.ciaonet.org/wps/rop01>>

## یادداشت‌ها

1. Meaysheimer, J. "Back to the future: instability in Europe after the cold war", *International Security*, Vol. 15, No. 1, Summer 1990, pp 15-56.
2. Lapid, J.& Kratochwil, F. "Revisiting the national: towardan identity agenda in neorealism", in Lapid & Kratochwil (ed), *The Return of Culture and Identity in IR Theory*, Boulder, Lynne Rienner, 1996, pp105-126.
3. Herz, J. *International Politics in the Atomic Age*, New York, Columbia University Press, 1966, p24.
4. Butterfield, H. *History and Human Relations*, London, Collins, 1951, p19.
5. Brown, M.E *The Domestic Bases of Grand Strategy*, Princeton, Princeton University Press, 1993, p30.
6. Jervis, R. *Perception and Misperception in International Politics* , New York, Princeton University Press, 1976, p64.
7. Posen, B. "The security dilemma and ethnic conflict", *Survival*, Vol. 35, No.1, Spring 1993, p 28.
8. Moller,B."Non-offensive defence and the Korean peninsular",*COPRI Working Paper*,No.4,1995,p47.
9. Collins, A. "An intrastate security dilemma", *Draftpaper*, University of Wales, Aberystwyth, 1996, p4.
10. Ibid, p5.
11. "The security dilemma and ethnic conflict", op. Cit. P2 – 7
12. Job, B. *the Insecurity Dilemma: National Security of Third World States*, Boulder, Lynne Rienner, 1992, pp 13-14.
13. "Revisiting The national: toward an identity agenda in neorealism," op. cit. pp 113 – 114.
14. "The security dilemma and ethnic conflict", op.cit. pp27-30
15. See For Example:  
"Revisiting the national: toward an tidentity agenda in neorealism", op.cit.pp 117 – 120.
16. Waever, O. "Societal security: the concept" in Waever etal, *Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe*, London, Pinter, 1993, p25.

17. Ibid.
18. Ibid, p24.
19. Ibid, p23.
20. Buzan, B. "Societal security, state Security, and international zation", in Waever etal, op.cit.p43.
21. Ibid, P46.
22. Waever, O. "Societal security and European security", in Waever etal, op.cit.p190.
23. *The Return of culture and Identity in IR Theory*, op. cit p 115.
24. Ibid, p191.
25. Hutchinson, J. "Cultural nationalism and moral regeneration" in Huchinson & Smith (eds) *Nationalism*, Oxford, Oxford University Press, 1994, pp 123 – 124.
26. Alter, P. *Nationalism*, London, Edward Arnold, 1994, p12.
27. Waever, O. "Insecurity and identity unlimited", Copenhagen Peace Research Institute (COPRI), *Working Paper*, 1994, no. 14, P21.
28. *Nationalism*, op. Cit p12.
29. Ignatieff, M. *Blood and Belonging*, Londen, Chatto & Windus, 1993.
30. "Insecurity and identity unlimited", op.cit.p19.
31. Verdery, K. "Nationalism and vational sentiment in post – socialist Romania", *Slavie Review*, vol, 52, No.2, Summer 1993, pp179 – 203.
32. Djglas, A. "Fear thy neighbour: the brakeup of Yugoslavia", in Kupchan (ed) *Nationalism and Nationalities in the New Europe*, Ithaca, Cornell University Press, 1995, p93.
33. Gow, J. "Deconstructing Yougoslavia", *Survival*, Vol.33, No.4, July – August 1991, p293.
34. *Identity, Migration and the New Security Agenda*, op.cit. p 98.
35. Malcom, N. *Bosnia: A Short History*, London, Macmillan, 1994, p179.
36. Almand, M. *Europes Backyard War: The War in The Balkans*, London, Nandarin, 1994, p 137.
37. Hockenson, P. "House on fire", *New Statesman and Society*, 17 May, 1991, pp 14 – 15.
38. *Blood and Belonging*, op. Cit. P 14.
39. Zimmerman, W. "Last chance for Bosnia?", *New York Review of Books*, 19 Dec. 1996, p 12.
40. "Insecurity and identity unlimited", op.cit.p1.
41. Kurti, L. "A culture of enmity: Hungary, Romania and the Transylvanian question", *COPRI Working Paper*, vo. 23, 1993. Pp 5-7

42. Dick, C.J. "Instabilities in post – communist Europe: Hungary", *Conflict Studies Research Center*, January 1995, pp 20 – 27.
43. Ibid, p 20.
44. "A culture of enmity: Hungary, Romania and the Transylvanian question", op. Cit. P5.
45. "Nationalism and national sentiment in post – socialist Romania", op.cit.p 196.